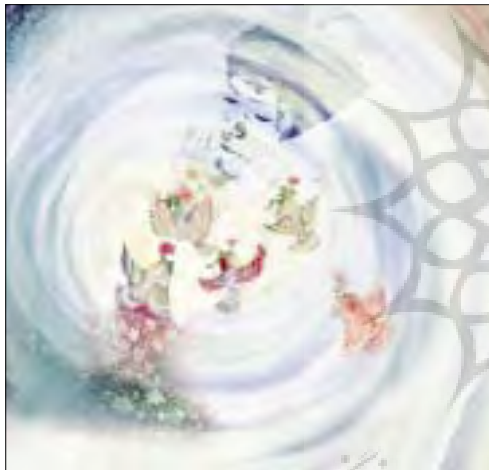


محبوبه، نماد شور و پویایی جوان مسلمان...

علی دانش آشتیانی



ویژگی‌های اخلاقی او می‌گفت، «رفتنش مثل زندگی‌اش باور نگرندنی است. عقاید و شیوه تفکر او با همه فرق داشت. مسائل را به قدری دقیق و خوب تجزیه و تحلیل می‌کرد که انسان در همان برخورد اول متوجه می‌شد که با یک دختر معمولی ۱۷،۱۶ ساله روبرو نیست. در او کمترین هیجان و کوته فکری و انحراف سنین جوانی به چشم نمی‌خورد. حرف هایش را راحت می‌زد و جز حق چیز دیگری را نمی‌دید و نمی‌خواست و هیچ وقت حقیقت را فدای مصلحت نکرد. همه زندگی‌اش را فدای راه و هدفش کرده بود. برای آگاه کردن دیگران از هیچ کاری کوتاهی نمی‌کرد. هیچ چیزی ایمان او را به مبارزه سست نکرد. عاشق مردم و دشمن آشتی‌ناپذیر دشمنان آنها بود. درد مردم را احساس می‌کرد و نسبت به مسائل و مشکلات آنها احساس مسئولیت شدیدی داشت. خستگی را نمی‌شناخت و قدرت تحمل هرگونه ناراحتی را داشت. تقوا و ظرفیت انقلابی او ستودنی بود. هرگز بی‌گدار به آب نمی‌زد و با هر کسی در هر جایی بحث نمی‌کرد. از آن آدم‌هایی نبود که با شنیدن یک کلمه حرف مخالف، خونشان به جوش می‌آید. همیشه از حرف‌های بی‌نتیجه و جنگ‌های لفظی دوری می‌کرد. به خاطر قدرت تجزیه و تحلیلی که داشت، معمولاً وقتی در

دوره راهنمایی محبوبه، اوج فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی در مدرسه رفاه بود. در این دوره، محبوبه دائماً مطالعه می‌کرد و خوب هم می‌فهمید. من و پدرش هم در کنارش بودیم و به سؤالاتی که در ذهنش مطرح می‌شدند، پاسخ می‌دادیم. در عین حال نمی‌گذاشتیم شور و شوق نوجوانی، او را به طرف گروه‌ها بکشاند. در سال‌های اول دبیرستان، فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی خود را به شکلی جدی آغاز کرد و به دور از گرایش‌ها، حرکت مردمی‌اش را ادامه داد. او اعلامیه‌های امام را به مدرسه می‌برد و به بچه‌ها می‌داد و درباره آنها با دانش‌آموزان صحبت می‌کرد. همچنین جلساتی هفتگی با آنها داشت و به بحث درباره احکام اسلام و شیوه‌های صحیح مبارزاتی می‌پرداخت. پایین‌تر از خیابان

سیروس، کتابخانه‌ای را اداره می‌کرد و برای بچه‌های محروم جنوب شهر کتاب می‌برد. برای آنها یک برنامه مطالعاتی دقیق را قرار داده بود، برایشان داستان‌های اسلامی را تعریف می‌کرد و به این ترتیب، یک حرکت اجتماعی عمیق و به دور از جنجال گروه‌ها را در میان کودکان و نوجوانان آغاز کرده بود.

در اوایل انقلاب، نشریه مجاهد مربوط به منافقین، عکس محبوبه را چاپ و سعی کرده بود او را به نوعی به این سازمان منتسب کند، در حالی که محبوبه هیچ ارتباطی با گروه‌ها نداشت و حرکت کلی و مبارزاتی او در بستر اجتماعات مردمی شکل گرفت و ادامه پیدا کرد. من و پدر و خانواده محبوبه هم به جریان‌های سیاسی آگاهی داشتیم و مانع از جذب او به گروه خاصی می‌شدیم و او را به سوی خط امام سوق می‌دادیم و نواقص و معایب ایدئولوژی‌های گروه‌ها را به او گوشزد می‌کردیم.

محبوبه همیشه در مسائل درسی ممتاز بود و با آنکه شانزده سال بیشتر نداشت، معارف اسلامی را خوب می‌شناخت، قرآن را بسیار خوب می‌خواند و با تفاسیر هم آشنا بود. کتاب‌هایی را که درباره مسائل سیاسی و مبارزاتی نوشته می‌شدند، با دقت می‌خواند. یکی از دوستانش در توصیف

محبوبه دانش یکی از شهدای سرخ‌هفده شهریور خونین سال ۱۳۵۷ است. او در سنین نوجوانی، به عنوان یک دختر مبارز و مسلمان به صفوف فشرده مردم مسلمان ایران پیوست و در تظاهرات پر شکوه علیه رژیم شاه به شهادت رسید. محبوبه در یک خانواده روحانی و مسلمان متولد شد. پدرش روحانی بود و در حادثه انفجار حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید. برادرش علاقه خاصی داشت که فرزندانش از تربیت اسلامی برخوردار باشند؛ به همین دلیل آنها را به مدرسه‌ای می‌فرستاد که جو آنها مذهبی و مبارزاتی بود. یکی از این مدارس، مدرسه رفاه بود که محبوبه دوره ابتدایی و راهنمایی را در آنجا گذراند. مدرسه رفاه یکی از پایگاه‌های مبارزاتی شهید بهشتی، شهید رجایی و آقای هاشمی رفسنجانی بود و لذا سعی می‌شد از معلمین مبارز استفاده شود تا اهداف مورد نظر آنان تأمین شود. محبوبه ضمن تحصیل در این مدرسه، در خانواده نیز آموزش‌های لازم را می‌دید و هماهنگی این آموزش‌ها با برنامه‌های مدرسه موجب گردید که از همان ابتدا در محیطی اسلامی رشد کند و پایه‌های اعتقادی او مستحکم شود. فضای انقلابی جامعه و آشنایی با حرکت‌های اسلامی مبارزاتی موجب گردید که او در نوجوانی با مسائل اجتماعی آشنایی کافی پیدا کند و برای یافتن پاسخ‌های مناسب به سؤالات بی‌شمار خود، به مطالعه دقیق و اصولی قرآن و نهج البلاغه اهتمام جدی داشته باشد و از طریق شرکت در مراکز اسلامی مترقی، بر دانش خود بیفزاید.

نیا شهید

در اوایل انقلاب، نشریه مجاهد مربوط به منافقین، عکس محبوبه را چاپ و سعی کرده بود او را به نوعی به این سازمان منتسب کند، در حالی که محبوبه هیچ ارتباطی با گروه‌ها نداشت و حرکت کلی و مبارزاتی او در بستر اجتماعات مردمی شکل گرفت و ادامه پیدا کرد. من و پدر و خانواده محبوبه هم به جریان‌های سیاسی آگاهی داشتیم و مانع از جذب او به گروه خاصی می‌شدیم و او را به سوی خط امام سوق می‌دادیم و نواقص و معایب ایدئولوژی‌های گروه‌ها را به او گوشزد می‌کردیم.

خواهرهایش آمد. سراغ محبوبه را از او گرفتم. گفت، «وقتی تیراندازی شد من از یک طرف رفتم و محبوبه از طرف دیگر.» ساعت حدود سه بود که خانمی زنگ زد و وقتی فهمید من عمومی محبوبه هستم، گفت که او شهید شده است. من پرسیدم که شما مطمئن هستید و او گفت بله، جسدش را به یکی از مساجد محله برده ایم. جریان را از او پرسیدم. گفت برادرها گفتند که شما زن ها بروید. دیگر لازم نیست اینجا باشید، ولی محبوبه گفت، «تا وقتی شما در میدان هستید، ما هم می مانیم.» بعدها هم می گفت که به اعتقاد او ساواکی ها محبوبه را نشان کرده بودند. من واقعاً التهاب داشتم و نمی دانستم این خبر را چگونه به خانواده اش بگویم. نگرانی دوم من هم این بود که نمی دانستم جنازه او را چگونه باید بگیریم.

آن شب به خانه برادرم رفتم و کم کم به آنها گفتم که محبوبه زخمی شده است. البته برادرم بسیار صبور و مقاوم بود و مادر محبوبه هم با روحیه خوبی برخورد کرد و گفت، «هر چه قسمت باشد همان می شود.» اگر شهید شده باشد که به آرزوی همیشگی خود رسیده است، اگر هم زنده باشد، اجر او با خداست.» در هر صورت شب را آنجا ماندیم و بعضی از قایل ها زنگ زدند و گفتند جنازه محبوبه در مسجد مسلم بن عقیل است. صبح زود سریع به مسجد مسلم بن عقیل رفتیم. در آنجا به ما گفتند که از طرف حکومت نظامی، اجساد را برده اند. ما به کلانتری رفتیم و آنها گفتند که شهدا را به بهشت زهرا برده اند. بعد ما به بهشت زهرا رفتیم و با فعالیت بسیار شدید، جسد او را در میان خیل شهدا شناسایی کردیم و دیدیم که چیزی جز یک اعلامیه امام همراه او نیست. او بسیار آگاه بود و می دانست که باید مسائل امنیتی را خوب رعایت کند. در شرایط فعلی که فرهنگ شهادت، فرهنگ جامعه ما شده است، شاید علاقه جوانان به شهادت، حرف تازه ای نباشد، ولی در آن زمان، اعتقاد به شهادت، بسیار ارزشمند بود. در حرف ها و رفتار محبوبه کاملاً آشکار بود که انسان باید در راه خدا و اسلام حرکت کند. او به امام خیلی علاقه داشت و در آن زمان که فرهنگ کثیف غربی، حاکم بود و فقط افراد خاصی مبارزه می کردند، بارها به مادرش گفته بود که در آرزوی شهادت است. دو سه ماه قبل از شهادتش، از طرف مدرسه رفاه، اردویی گذاشته بودند و من هم در آن اردو شرکت داشتم. محبوبه به من گفت، «عمو جان! من شب ها وقتی می نشینم و قرآن می خوانم؛ لذت عجیبی می برم.» این خیلی رشد می خواهد که انسان این گونه با معیارهای اسلامی آمیخته باشد. محبوبه، شهادت را با کمال آگاهی پذیرفته بود.

پدر محبوبه پس از شهادت او روحیه خاصی پیدا کرده بودند و این شهادت، در خانواده عمیقاً اثر گذاشت. شهید علی دانش در زمینه های فرهنگی، خدمات شایان توجهی داشتند و پس از انقلاب هم نماینده مردم آشتیان در مجلس شورای اسلامی بودند.

□ □ □

زندگی محبوبه مبتنی بر تربیت اصیل اسلامی و برگرفته از فرهنگ عمیق اسلامی بود؛ لذا این شیوه باید الگوی نسل نوجوان و جوان قرار گیرد. امروز با کمال تأسف احساس می شود که یک جور حالت رها کردن در بین جوانان وجود دارد که این خیلی خطرناک است. به اعتقاد ما پیام خون محبوبه این است که نسل امروز باید بیشتر به خودسازی و تفکر درباره قرآن بردارد و ارزش های دینی و اخلاقی را در خود تقویت کند، زیرا آینده انقلاب به توانایی این نسل بستگی دارد. ■

نسخه قصه

قرآن را بسیار خوب می خواند و با تفاسیر هم آشنا بود. کتاب هایی را که درباره مسائل سیاسی و مبارزاتی نوشته می شدند، با دقت می خواند. یکی از دوستانش در توصیف ویژگی های اخلاقی او می گفت، «رفتارش مثل زندگی اش باور نکردنی است.»

اعلام کرده که حکومت نظامی است. گمانم رژیم قصد سرکوبی مردم را دارد. شما برو و آنها را پیدا کن و مراقبتان باش.» من و بچه هایم به طرف میدان شهدا حرکت کردیم و دیدیم نیروهای ارتش در آنجا سنگر گرفته اند. به ناچار ماشین را در کوچه ای پارک کردیم. طرف صبح کشتار شده بود و مردم فریاد می زدند و به محله اکبرآباد می آمدند. من

یک جمع قرار می گرفت، راه حل پیشنهادی او بود که مشکلات را حل می کرد. به بچه ها اعتماد داشت و از سروکله زدن با آنها خسته نمی شد. همیشه از کار حرف می زد و می گفت از بیکاری، زیاد ضربه خورده ایم. بچه ها را دور هم جمع و آنها را به کار وادار می کرد. همیشه از ما می خواست که مطالعه جمعی داشته باشیم. همیشه می گفت باید برنامه مطالعاتی منظمی داشته باشیم تا به نتیجه برسیم و با مطالعات پراکنده، ذهنمان را تبدیل به یک کتابخانه بی نظم نکنیم. از آن مهم تر اینکه از ما می خواست در مطالعات، صرفاً مصرف کننده نباشیم و قدرت تجزیه و تحلیل را در خودمان از بین نبریم. از درس نخواندن بچه ها رنج می برد و می گفت نباید به بهانه مبارزه، در درس خواندن تنبلی کنیم، بلکه باید به خاطر هدفمان بهتر درس بخوانیم. به ضرورت تشکیلات اعتقاد داشت و از گروه های سیاسی مفت خوری که سر بزنگاه پیدا می شوند و قصد بهره برداری از نهضت را دارند، متنفر بود. او به راستی یک زن مسلمان، مؤمن و مسئول بود. یک شیعه معترض به ستم. ■

□ □ □

روز قبل از هفده شهریور راه پیمایی عظیمی صورت گرفت



تنگی شهید محبوبه دانشی

که تا میدان آزادی ادامه پیدا کرد. در آنجا برادرمان ناطق نوری قطعنامه ای را قرائت کردند. شهید بهشتی هم در آنجا سخنرانی کردند. بعد از راه پیمایی، محبوبه و خواهرش را دیدم که از من پرسیدند فردا چه کنیم. آیا با توجه به اینکه گروهی خاص یا روحانیت مبارز، راه پیمایی فردا را اعلام نکرده اند، آیا ما باید شرکت کنیم یا نه؟ من به آنها گفتم با دقت و توجه عمل کنید. آنها به خانه خودشان برگشتند. فردا صبح من و بچه هایم در حدود ساعت هشت می خواستیم از خانه بیرون برویم که تلفن زنگ زد. گوشی را که برداشتم دیدم پدر محبوبه است. ایشان گفتند: «بچه ها ساعت شش از خانه بیرون رفته اند و الان هم رادیو